

از درگوشی ها

بقلم: پیرایه

در عالم تنهائی و بیکاری مناظری در فکر و خیالم جان می گیرد که ساعتها ذهنم را به خود مشغول می دارد، می گردم دنبال دلیل، می چرخم دور علت، می کاوم در بطن ماجرا، می پرسم راستی چرا؟ مجهولی در کار نیست و ریشه یابی مسئله غامض به نظر نمی رسد در عین حال حین قبول کیفیت عوارض و علل مشهود مقایسه عذاب می دهد.

در این آبادی که اینها می گویند شهر، و یاد شهر و شهریت را از خاطر ما زدوده، قهوه خانه و اغذیه فروشی و دکان خوراک پزی های دور دنیا پیدا می شود، طبعاً در سرکشی های روزانه و سیر و سیاحت آفاق وانفس می رویم توی خط مردمان جوراجور گوشه کنار کره ی خاک. عجب حکایتی است تفاوت ریخت و قیافه، راه و روش و البته تکلم و سایر نشانه های ملی میهنی ما ایرانیها با دیگر مردمان این دهر بی در و پیکر، می لولند و هستند انواع و اقسام، همه شکل و همه رنگ بعلاوه همه زبان های عجیب و غریب که دیده و شنیده می شوند.

اصل مطلب اینجاست که ایرانی معمولاً زن و شوهر دو نفره اهل بیرون از خانه غذا خوردن نیست. ولخرجی های نمایشی بسیار ولی دل پول خورد و خوراک رستوران ندارد. مگر دسته جمعی، با عده ای آنها به ندرت، سالی یکی دو بار برای سالروزی، عیدی، میلادی، چیزی. آشنائی دارم متمکن و اهل ماشین بنز و خانه ی بزرگ و پارتنی دادن، هر وقت قرار دیدار داریم برای نهار از خانه ساندویچ می آورد و برای عصرانه دو تا بیسکویت و فقط سفارش قهوه یا چای می دهد بهانه اش اینست که «غذای بیرون به من نمی سازد» واضح است خرج شکم است که سازگار نیست، اصولاً ایرانی هر وقت هم میهمانی می کند و سفره ای پهن، هر کجا رفته و خورده بدون در نظر گرفتن مجلس و تجانس مدعوین همه را دعوت می نماید.

یعنی چون آتش و پلو هوا کرده، زحمت کشیده، مهم نیست، می شود از خجالت همه کسانی که غذایشان را نوش جان نموده در آمد. اسم این قسم ضیافت های خنک و شلوغ «خبردار پلو» است. باید رفت تماشاچی بود، بشقابی پر کرد و بعد از «به به» مرخص شد، هر چه شود؟ به هر کیفیت در اینگونه اماکن شکم چرانی همه جور آدمیزاد تردد می کند خصوصاً هنگام نهار که صلات ظهر بشر دوپا جز تافتن تنور شکم راه به جائی نمی برد. همانطور که گفتم ایرانی گردش و تفریح «زن و شوهری» باب طبعش نیست باید با دیگران بود. دو تائی که خوش نمی گذرد، حرفی ندارند، همان بهتر که در خانه بمانند و به پر و پای همدیگر نیچند.

آخر زن و شوهرهای ایرانی وقتی با هم تنها هستند مگر غیر از چون و چرا و «یکی به دو» موضوعی برای گفتن پیدا می کنند؟ بی باورم آنها هم میان سالمندان خانه نشین و بیکار، خلاصه یک گوشه می نشینم و تماشا می کنم، دو به دو می آیند از هر طبقه ای، از هر جا و مکانی، با هر قیافه ای و هر زبانی، با هم می نشینند، صحبت می کنند، می خندند، خوش خوشک می خورند و وقت می گذرانند.

امان از وقتی که به ناگاه یک زوج ایرانی غلط انداز پایش به یک غذاخانه برسد، هر دو کسل، بی حوصله

و ساکت ولو می شوند. بدون ادای یک کلمه یا حتی نگاه به همدیگر چیزی را که گرفته اند و یا جلویشان گذاشته می شود به سرعت می خورند و فوراً مرخصی شده مثل دو تا غریبه می زنند بیرون، اگر هم احیاناً زن و شوهر ایرانی کنار میز شما زیر لبی چیزی می گویند مطمئن باشید یا دارند به جان همدیگر غرمی زنند و یا از هم ایراد می گیرند و درگوشی بدویبراه می گویند، این چه درد و مرضی است که ما ایرانیها یا باید با کسان دیگر باشیم و یا تحمل همسرمان را نداریم، دائم لج و لجاجتی، منع و ملامت، نیش زبان و یا فرار از خانه، ضمناً پا روی حق نگذارید در سنجش ترازوی بدخلقی بدادائی و بدزبانی کفه ی شوهرهای ایرانی همیشه سنگین تر است، خصوصاً در سنین بالاتر و اما ما زنها عرضه ی خودداری و تحمل مان با مرور زمان بیشتر می شود و از حال و حوصله ی دهن به دهن گذاشتن و جر و بحث های بیمورد می افتمیم، در چنین مواقعی که طرف بی دلیل و به بهانه ای جوش آورده یا از اطاق خارج می شویم و یا سکوت می کنیم، آنقدر بگویند و نق بزنند تا دهنش کف کند، فرار از معرکه ی جنگ اعصاب نجات موقت است و چه بهتر که همان یک لقمه نان کنج آشپزخانه صرف گردد که غرولند طرف اسباب شرمندگی نشود، گردش و تفریح با دوستان و در جمع، دو به دو ارزانی زوج های غیرایرانی. آقا با همپالکی ها و حرفای قمار از آن لوده های مجلس گرم کن و حراف است می گویند و می خندند و می خورد و رفقا را سرگرم می کند و خانم با دار و دسته ی همسن و سالها جوک بگو و شیرین زبان و بگو و بخند. وای از خانه و در جوار عیال یا آقا بالاسر، هر دو لال، ترشرو، بی حوصله و اهل شکوه و شکایت. نه با هم حرفشان می گیرد و نه چیزی برای گفتن به همدیگر دارند، غرغر و ایراد چرا که البته لازمه ی مردانگی و حتماً حق مسلم شوهر آنها هم شوهری که دستش به جیب می رود و خود را صاحب اختیار می شناسد.

مثل دورأس غریبه قیافه ها دژم با دلخوری و نارضائی در محضر یکدیگر و هر روز تکرار همین صحنه مگر با مردم، میهمانی و سورچرانی و هر دو خوش مشرب، شاد و بلبل زبان ولی نه با هم حتماً با دیگران، مثلاً محیط سالمی است جو خانه ها و خانواده ها! البته استثناء به جای خود، یک در یک میلیون را نباید کتمان نمود، شما هم اگر اقبالتان بلند بوده و با همسرتان توافق جسمی و روحی دارید خوشا به احوالتان، اگر هم طرف مربوطه بدقلق و بداخم و بدخلق نیست و شبانه روز جگر تان را نبی خورد باز هم مطلقاً با هم حرفی ندارید و حتماً دائماً دنبال دوست و آشنا می گردید که ساعتی چند خوش بگذرانید والا در خانه با زن یا شوهر حوصله تان تنگ می شود، حرفی برای گفتن ندارید دوتائی مایه دق است و باید با مردم بود، معاشرت کرد و همه جا بود، غذا خوردن بیرون از منزل هم خرج زائد است و هم به دل آدم نمی چسبد دو نفری که خوش نمی گذرد. چنین است که می نشینم به مقایسه و غبطه می خورم از رفتار زن و شوهرهای میانسال و سالمند خصوصاً آمریکائی، دست در دست وارد می شوند، شوهر زن را مهربانانه می نشانند و هر دو لیخند به لب شروع می کنند به صحبت، واضح است که از با هم

بودن لذت می برند، با هم حرفشان می گیرد و احتیاجی به دیگران ندارند، نگاه می کنم و دلم بر احوال زن و مردهای ایرانی، ازدواج ایرانی و خانواده ایرانی می سوزد، مقایسه می کنم و غصه می خورم نه برای خودم که شکر خدا از این نکبت خلاصم، برای همگی آنان که زنجیر اسارت را به دست و پا دارند. خلاصه اینست که هست...

به هزار و یک دلیل، بگردید علت وضع خودتان را دریابید فقط منصف باشید و تنها به قاضی نروید، شاید حال و هوای زندگی زناشویی شما مظهر سعادت، تقاضم و یگانگی است و اتفاقاً شما دو نفر همان یک در میلیونید، چشم حسود کور، الهی به پای همدیگر پیر شوید، با وجود همه ی امتیازات غیرقابل باور باز هم اگر ایرانی تشریف دارید، خوشبخت هم هستید و دنیا به کامتان دوتائی اهل با هم بودن و بیرون غذا خوردن و برای هم درد دل کردن نیستید، اگر هم احیاناً روزی یا شبی هوس گشت و گذار نمودید، خودی آراستید و رفتید حرفی برای گفتن ندارید فقط «یکی به دو» نمی کنید و همدیگر را نمی چزانید، جای شکرش باقی است چرا که همین نکته خود بسیار ارزش توجه دارد، یعنی زن و شوهری که همدیگر را تحمل می کنند و از سر ناچاری تن به قضا نسپرد اند، ایکاش ما مردم هم قادر بودیم قبل از تحکیم زنجیر اسارت مختصری یکدیگر را بشناسیم، و در حدود امکانات با خواست و سلیقه و عقیده فرد منتخب در مورد تشکیل خانواده آشنا شویم، البته صحبت ما درباره ی جوانان امروز نیست گرچه هنوز هم در ایران ما پادرمیانی عمقزی خانم ها و انتخاب والدین مطرح است و دختر نجیب معاشرت قبل از ازدواج را مجاز نمی داند.

در زندگی ما مردم به دست خود ما قوانینی وضع شده و به ثبت تاریخ رسیده که اسمش «بایدها و نبایدها» است، قبول کرده ایم و تخلف از آن را منع و قاعدتاً «نهی از منکر» می دانیم که البته این قوانین بر حسب زمان و مکان و باز هم فهم و روشن بین خود ما مردم متغیر می گردد آنها در مسیر ترقی و تعالی و یا رکوع و سجود در اینصورت بهتر که دریابیم چرا «باید ها و نبایدها» ی پاره ای ملت ها تعدی به آزادی و شعور آدمها است که ناچار با سرکوب امیال انسانی به چنین قوانینی تن در می دهند و از خیر زندگی به دلخواه می گذرند. بنابراین می شود گفت «ازدواج» از آن بایدهائی است که «مولای درزش» نمی رود.

بسیار خوب باید زن گرفت و باید شوهر کرد والا زبانم لال قرآن خدا غلط می شود. آنها باز در قالب باید و نباید محتوم هر آب و خاک، چه حیرت و افسوس می آفریند خروج از مرزها و شناخت جوامع دیگر با باید و نباید های تحمیلی و چه بسیار دقیقاً عکس هر آنچه بنام «خوب و بد» ها به ما مردمان سرزمینی دورتر تلقین گردیده. کوتاه سخن آنکه در حد گنجایش عقل و قبول مسئولیت سلامت خود و جامعه از باید و نباید ها به شاید و نشاید ها پناه بریم، نمیدانم، آیا شنیده اید که در مذهب ما دختر «نه ساله» آماده ی عقد و نکاح شرعی قرار می گیرد؟ باور کنید حتی در صحرای داغ عربستان هم دختر نه ساله بچه است و مایه ترحم و محتاج آغوش مادر نه بستر عرب پنجاه و شصت ساله ی هیولا، میدانیم که هنوز رواج است و ابائی هم ندارند، سالها پیش در یکی از شهرستانها به یک عروسی دعوت شدیم، عروس دختر یک کشاورز فقیر و داماد مالک قطعه زمینی تحت کشت، دختر نه ساله و داماد مردی سی و چند ساله تنومند و سبیل از بناگوش در رفته. وقتی آخوند مسجد محل شروع به قرائت خطبه عقد نمود دیدند عروس در اطاق نیست، جماعت ریختند بیرون باغچه ای که مجلس عروسی در جریان بود که ناگهان همه مدعوین متوجه شدیم عروس بدبخت با

لباس اطلس گلی و گل صورتی بر سر روی آشفته و گلهای صحرائی بر روی پیشانی سوار یک گوسفند «هی هی» زنان میان کرت های جالیز مجاور در حال گوسفند سواری است، اعم از جبر یا اختیار، رضا یا اکراه در مرحله ی زناشویی شاهد و ناظریم نود و نه درصد تقلاً جهت بقا است و قانون «باید و نباید» زمان ما به «نشاید و نباید» تعدیل یافته.

البته با اشتیاق و رغبت یا به این میدان جنگ «تن به تن» گذارده امیدها می بندیم که آینده روشن است و خانه دل چراغانی، غافل که شور و شوق آرزوها در سطح مردان شرقی از نوبت «بایدی» از بایدهای واجب تجاوز نمی کند، بالاخره باید زن گرفت و ظاهراً دکان ولگردی هزگی و عیاشی را تخته کرد، آدمیزاد پیری دارد، کوری دارد، تنهائی دارد کسی باید باشد برای پرستاری، برای نگهداری، برای دلجوئی و رفع تنهائی، بعلاوه یکی باید جواب شکم بی هنر را بدهد آقا و سرور ایرانی که اهل این حرفها نیست، پس باید زن گرفت برای «روز مبادا» تازه این وسط ها هم اگر دل و دماغی باقی مانده بود چرا که نه! خدا و پیغمبرش هم که جایز شمرده! «پس بزب بربم»، اینهم خودش نوعی سرگرمی است، مرد جماعت احتیاج به تغییر ذائقه دارد، بعلاوه مختصری بازیگوشی چیزی از مرد کم نمی کند خصوصاً که «دیوار حاشا هم بلند است».

و ما بی شخصیتی، زبونی و بیجاگری را «گذشت» می نامیم و هر آنکه غیر از این کند خود ما محکوم و سرزنش می نمائیم، بالاخره باید «خانمی» کرد و هوسبازی شوهر را نادیده گرفت. چرا که خانمی، نجابت و اصالت ذاتی یعنی گذشت، باید بخشید و آقا را با تمام کثافتکاری ها تحمل نمود، چه می شود کرد در کتاب اخلاق ما شرقی های «تو سری خور» و محکوم به ارزیابی قوانین ساخته پرداخته جنس نر زن باید متحمل باشد و سخت نگیرد.

بعلاوه «یکه شناسی» از عهده ی مرد ساقط است و اصولاً مردان به عیاشی و تنوع نیاز زود گذر دارند، دقیقاً نقطه مقابل زنان که عاشق ثباتند و اطمینان خاطر، چنین است که ارکان استحکام خانواده بر وجود «مادر» استوار می شود، گرچه در ادوار پیشین که مرد خانواده لقمه نانی با قاتق مشت و لگد بر سفره می نشاند فتوای حضانت اهل بیت آسان حقه می گردید لیکن در این دوران چه فراوان تر مادرانی که نقش پدر را نیز به جان و دل خریده اند، نه انتظاری دارند و نه ادعائی، اما چه مضحک می نماید برچسب جنس برتر!! بیائید با هم بخندیم و یواشکی در گوش همدیگر بگوئیم جنس بدتر، از قرار شنیده ها بعلاوه ی اقرار بعضی آشنایان خانهای جوان و زیرک ایرانی بر حسب قوانین رایج در این ایالت «سیاست ازدواج» را از حالت انفعال زن به «سیاست فعال» تغییر داده اند.

یعنی مثل مادرها و مادرزرگ هایشان دیگر «ستم پذیر» نبوده و در نهایت رندی و حسابگری نه تنها «ستم گریز» بلکه خود «ستمگر» شده انتقام تبعیضات تاریخی و زن ستیزی ایران را از گرده ی مرد بیرون می کشند، صرفنظر از جزئیات که همگی وارد و ناظریم نه «بدان شوری شوری نه بدین بی نمکی» چرا که همین روال نامتعادل بسی پسران جوان ما را از تشکیل خانواده فراری داده، شاید چندان بی مورد هم نباشد، البته اگر در قضاوت و سنجش زمینه ها رعایت انصاف مدنظر قرار گیرد. نمیدانم ظاهراً بعضی دل ها دارد خنک می شود، در عین حال چندان که باید عادلانه نیست.

زن ایرانی با یکتا پیراهن می رفت و مرد آمریکائی با یک چمدان پشت در می ماند. البته نه در هر متار که زیرا حلال مشکلات و کارساز جمیع معضلات چه بسیار گره گشا می آید، بستگی دارد.

گزارشی از جشن میلاد حضرت مسیح¹¹ در آسایشگاه خیریه کهریزک

شنبه ۷ دیماه

وارد شود و آنها را در دستان مددجویان بگذارد و خنده را برلبانشان به تماشا بنشیند.

برای هر مددجو همان کادویی را خریده اند که می خواسته و در آرزو داشته. هر کادو اسمی دارد و هر بسته نام مشخص. برای همه مددجویان به رسم مسیحیان، جورابه های زیبایی در کیسه های قرمز تهیه شده بود که داخل آنان را از شکلات و آبنبات پر کرده بودند تا بر سر تخت خود بیاورند و سالی نو را با کیسه ای سراسر آرزوهای شاد و پرامید به زندگی یکبار دیگر در خانه کهریزک آغاز کنند.

کلام نمی گنجد... سفره ای برپا بود، سفره ای به وسعت عشق درون دل مسیح، سفره ای به نام صلح و دوستی مسیح... سفره ای به نیت صدها و صدها نور شمعی که می سوخت و چه آرام می سوخت و چه صورانه می سوخت. گروه موسیقی گرگ کلباسا با منتخبی از زیباترین و روحانی ترین سرودها و نیایش های خود در جلسه حاضر بودند. خواهر نازنین، خواهر ریما، خواهر ماریا و خواهر نورا چه پر محبت مثل همیشه در هر لحظه از برنامه حضور گرم داشتند، صحبت کردند، دعا خواندند و از تک تک مددجویان دلجویی نمودند.

وارد که می شویم عطر دل انگیز قهوه ی تازه همه جا را در بر گرفته و روح زندگی دوباره در جای جای کهریزک جاری است. اولین باری است که همگان دست در دست یکدیگر گذاشته اند تا سفره ای بس متفاوت از هر سال بگسترند که هرچند متفاوت، اما همچون همیشه در شان این خانه باشد.

روزهای بس درازی است که صحبت جشن سال نو بر زبانها بود و افکاری که شب و روز به هم می پیچید و شکل و رنگ می گرفت تا امروز که چون نقشی زیبا از یک تابلوی نقاشی هر یک کنار هم قرار گیرند و طرحی جاویدان بسازند.

طرحی نواز سالی نو برای مددجویانی که به حقیقت نه تنها از اقلیت مذهبی بودند، بلکه اکثریت آنان کسی را جز بانوان نیکوکار نداشتند و خانواده ای جز کهریزک همیشه مهربان در کنار خودشان برای سال نو نمی شناختند.

درخت های کاج به سبزی دل تمام عاشقان آزادگی و استقامت در هر گوشه از سالن به چشم می خورد. صدها و صدها کادوی زیبا در قشنگ ترین بسته بندی در گوشه ای، انتظار بابائونل را می کشند تا سوار بر کالسکه قرمز



پدر روحانی دقیقی صحبت کردند و پس از آن همزمان با سرود کریسمس که توسط گروه موسیقی بصورت زنده نواخته می شد، بابائونل بزرگ با بابائونل کوچک وارد شدند. دست و شادمانی و خنده برپا شد.

تمامی کادوها، میوه ها، انواع شکلات و آبنبات و شیرینی داده شد. همه عکس می گرفتند. کاسه های سوپ در میان جمعیت پخش شد. همگی به سر سفره نهار دعوت شدند و بانوان نیکوکار و مهمانانی که از کلباسا و تهران آمده بودند مأمور شدند تا در خوراندن غذای مددجویان یاری دهند.

ناهار بسیار لذیذ و خوشمزه ای تهیه شده بود، زرشک پلو با مرغ و کباب کوبیده.

برای شام مددجویان خود کهریزک که مقیم مرکز بودند بوقلمون تدراک دیده شده بود.

امروز در میان جمع کهریزک، چندتن از مددجویان